

تضمین هفت بند کاشی

از: میر ضامن علی

بجه کوشش: حمیده سادات ذاکر زاده

مقدمه

فصیح بلبل خوش لهجه، کاشی مدّاح
به مدح شاه عدو بند از مهارت طبع
اگر به سرّ خفی بود، اگر به وجه جلی
که بود روضهٔ آمل ازو ریاض ارم
چو داد سلسلهٔ هفت بند، دست به هم
برای او صله‌ها شد زکلک غیب، رقم

(محتشم کاشانی)

مهرات شب، شماره ۷۵

میرزا عبدالله افندی، کتابشناس برجستهٔ عصر صفوی براین باور است که سه نفر در تشیع ایران نقش داشتند: شیخ حسن کاشی (سده ۷-۸)، علامه حلّی (۷۲۶م)، محقق کرکی (۹۴۰م). این سخن، حقّ است و بدون تردید افندی آن را از سر علم و اطلاع گفته است. دربارهٔ نقش علامه حلّی و محقق کرکی مطالب فراوانی گفته شده است. اما شیخ حسن کاشی، شاعری است برجسته که تمام ذوق و هنر خود را در سرایش اشعار در ستایش امیرمؤمنان علیه السلام سپری

کرده است^۱. و در این بین هفت بند او در میان اهل شعر و ادب آوازه و رواج و برجستگی فوق العاده‌ای یافته به گونه‌ای که از سوی بسیاری از اخلاف او به منزله انگاره و الگویی فخیم و زیبا نگریسته شده و مورد استقبال قرار گرفته است. مرحوم سعید هندی در کتاب *هفت بند هفتاد بند*، هفت بند حسن کاشی و مجموعه سیزده هفت بند و یک تخمیس و تضمین را گرد آورده است. اسامی شاعران عبارت است از:

۱. سلیمی تونی (م ۱۸۵۴)، ۲. سلطان محمد صدقی استرآبادی استاد محتشم کاشانی (م ۱۹۵۲)، ۳. محتشم کاشانی (م ۱۹۶۶)، ۴. نثاری تونی (م ۱۹۶۷ یا ۱۹۶۸)، ۵. عرفی شیرازی (م ۱۹۹۹)، ۶. ملا علی صابر تبریزی (سده ۱۰)، ۷. میر حیدر معتمایی کاشانی (م ۱۰۲۵ یا ۱۰۳۲)، ۸. قیاض لاهیجی (م ۱۰۷۲)، ۹. حاجی فتوحای مراغه‌ای (سده ۱۱)، ۱۰. مقبل اصفهانی (م ۱۱۵۷)، ۱۱. حزین لاهیجی (م ۱۱۸۱)، ۱۲. میرفدا علی صاحب تنها (سده ۱۳ یا بیشتر)، ۱۳. محمد رضا خان شاملو، ۱۴. تضمینی از سراینده‌ای ناشناس.^۲

اما درباره سراینده تضمین پیش رو، یعنی دکتر میرضامن علی متخلص به لاهیجی، در کتب تراجم اثری نیافتیم. در صفحه عنوان این تضمین (چاپ هند) این مطالب آمده: «تضمین فارسی، اردو به طریق مسبّع و محمّس بر هفت بند ملا کاشی (علیه الرحمة) مسمّی به منقبت مظهر العجائب من

۱. رک پیشگفتار استاد رسول جعفریان بر دیوان حسن کاشی.

۲. بجز تضمین پیش رو در برخی منابع از تضمین های دیگری از سرایندهگان شبه قاره یاد شده:

الف) تضمین هفت بند، از مفتی وتالوی، امام بخشی زنده در ۱۲۹۱ هـ / ۱۸۷۴ م از اعیان وتاله پنجاب بود. تاریخ سروده: ۱۲۸۰ هـ / ۱۸۶۳ - ۱۸۶۴ م.

آغاز: السلام ای آبروی دین ختم المرسلین السلام ای رونق بزم شفیع المذنبین

۱۲۸۷ هـ / ۱۸۷۵ م، لاهور، پنجابی، ۲۰ ص (گنج ۱/۷۲۶)

دیوان مفتی در لاهور، ۱۲۹۱ هـ / ۱۸۷۴ م، پنجابی در ۳۰۰ ص چاپ شده (کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره، ج ۳، ص ۲۱۶۸، ش ۹۱۱۵).

ب) تضمین هفت بند کاشی (تضمین هفت و منظومه های دیگر است)، از علی دهلوی، ۱۳۲۴ هـ / ۱۹۰۶ م، دهلی، ۴۷ ص.

(کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره، ج ۳، ص ۲۰۱۶، ش ۸۵۳۳)

۳. تضمین به اردوی او پس از تضمین به فارسی او چاپ شده است.

تصنیفات شاعر شیرین کلام مدّاح امام علیه السلام جناب داکتر^۱ میرضامن علی صاحب المتخلّص به لهوی، شاگرد جناب میرغلام مجیب صاحب متخلّص به مجیب لکهنوی، شاگرد جناب میرضمیر صاحب مغفور ولد حکیم میربساط علی صاحب متخلّص [به] محوی اله آبادی، از شاگردان مرزا فصیح صاحب مرحوم. به تاریخ چهارم ماه رمضان المبارک سنه ۱۳۱۶ هجری به مقام لکهنو محله فراشخانه وزیر گنج مطبوعه مطبع اثنا عشری عابدی علی رضوی».

هر چند این تضمین هفت بند کاشی مثال شعر عالی و ممتاز فارسی سرایان شبه قاره نیست، اولاً به مثبت برگی از دفتر فارسی سرائی های سده اخیر آن بلاد، و ثانیاً چونان مکملی از برای مجموعه تضمین ها و تقلیدهای هفت بند کاشی، بی تردید باید در معرض دید و داوری پژوهندگان فرهنگ و تاریخ و تراث باشد، تا فراز و فرود و چه و چون و چند این تکاپوهای فرهنگی گذشتگان و دامنه آن، بدرستی و روشنی مورد بحث و تنقیب و فحص و تفتیش واقع شود.

همین فائده مندی بررسی تضمین حاضر برای پژوهندگان، ما را بر آن داشت تا به نشر آن بدین صورت دست یازیم. و دسترس اهل تتبع را به متن موجود - علی رغم ناهمواریهایی که در آن برجای مانده است - خواهان باشیم. والله من وراء القصد.

ما هفت بند کاشی را نیز با منابع ذیل مقابله و موارد اختلاف را در پاورقی ذکر کرده ایم:

۱. دیوان حسن کاشی، به کوشش سید عباس رستاخیز، با مقدمه حسن عاطفی، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۸ ه.ش. از آن بارمز «کا» یاد کرده ام.
۲. هفت بند هفتاد بند (هفت بند حسن کاشی و مجموعه سیزده هفت بند و یک تخمیس و تضمین به اقتضای آن)، به کوشش زنده یاد سعید هندی، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۸ ه.ش. رمز این کتاب را «هفت» قرار داده ام.
۳. متن کامل هفت بند حسن کاشی، تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ در مجموعه رسائل فارسی، دفتر پنجم، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چ ۱، ۱۳۷۸ ه.ش. رمز این کتاب «مج» قرار داده شد.
۴. متن هفت بند کاشی در تذکره لطایف الحیال، تألیف شاه محمد دارابی، تصحیح یوسف بیگ

۱. در نسخه بر روی «د» و «ت»، «ط» گذاشته شده که مراد «د» و «ت» هندی است.

باباپور، قم، مجمع ذخایر اسلامی، چ ۱، [۱۳۹۱ هـ ش]. به آن با رمز «تذ» اشارت کرده‌ام. در پایان این فائدت را بیفزایم که متن هفت بند کاشی در این تضمین پیش رو با تمامی منابع پیشگفته تفاوت‌هایی دارد که بدانها در ذیل اشارت می‌کنم:

۱. «بهترین نسل آدم نفس ختم المرسلین» در منابع «خیر المرسلین»
۲. «بسته بر مهر تو خالق مهر حورالعین بس» در منابع «ایزد» بدل «خالق»
۳. «نشتر شمشیر شیران، روی در شتران نهد» در منابع «شریان» بدل «شیران»
۴. «آنچه حسان روی در زمان مصطفی» در منابع «وقتی» بدل «روی»
۵. «بازوی خیر گشایت یا امیر المؤمنین» در منابع «زور آزمایت» بدل «خیر گشایت»
۶. «بر سریر احترام آفتاب از زره کم» در منابع «سپهر» بدل «سریر»



تضمین هفت بند کاشی

[بند یکم]

ای که پیش رفعت، عرش معلی شرمگین فیض یاب از قبّه ی درگاه تو مهر مبین
سزنگون پیش جلالت، از ازل چرخ برین رکن ارکان فضیلت زینت شرع متین
کی نخواند ایستاده، بر درت روح الامین السلام ای سایه ات خورشید رب العالمین

آسمان عز و تمکین، آفتاب داد و دین

نام نامی، نام پاک ایزد جان آفرین ای خوشا ذات گرمی، خادمت روح الامین
عروۃ الوثقیای حق هستی وهم «جبل المتین» بنگراز چشم عنایت، بر من اندوهگین
آرزو دارم که پیش روضه ات خوانم السلام ای سایه ات خورشید رب العالمین

آسمان عز و تمکین، آفتاب داد و دین

صاحب تیغ دو پیکر، خواجه ی هر هشت خُلد^۱ مالک سلمان و بوذر، خواجه ی هر هشت خُلد
رحمت خلاق اکبر، خواجه ی هر هشت خُلد بت شکن ساقی کوثر، خواجه ی هر هشت خُلد
همچو خالق بنده پرور، خواجه ی هر هشت خُلد مقتی هر چار دفتر^۲، خواجه ی هر هشت خُلد

داور هر شش جهت، اعظم امیر المؤمنین

قوّت بازوی یاسین و وقار «لو کُشف»^۳ رحمت باعث تزئین قرآن، اقتدار «لو کُشف»
احتشام قل کفی و تاجدار «لو کُشف» همچو زینت اورنگ ایمان، شهریار «لو کُشف»
صاحب اِنّا قَتَحْنَا، افتخار «لو کُشف» عالم علم لَدُنّی^۴، شهسوار «لو کُشف»
ناصر حق، نَفْس پیغمبر^۵، امام المتّقین^{۶-۷}

۱. به معنای هشت در بهشت است.

۲. مراد قرآن و انجیل و تورات و زبور است.

۳. کلام امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند: لو کُشف الغطاء ما ازدَدْتُ یقیناً؛ اگر پرده ها کنار رود چیزی بریقین من اضافه نمی شود.

۴. هفت، کا، مج: سلونی.

۵. هفت: نَص پیغمبر.

۶. هفت، تذ، مج: امام راستین.

۷. دو مصرع آخر در تذکره و مجموعه و کاشی بیت سوم و در هفت بیت چهارم آمده است.

سرگروه اتقیاء و اولیاء و اوصیاء خیر^۱ محض و ورژنه دار حضرت خیرالورا
در گشا، خیر گشا، عقده گشا، مشکل گشا زور بازوی نبی، دست زردست خدا
گس نداند مَرترا، اَلَا خِدا و مصطفی صاحب «یوفون بالندرو»^۲، اَقْتَاب «اَلْمَا»
قُرَّةُ الْعَیْنِ لِعَمْرِكِ نَازِشِ رُوحِ الْاَمِیْنِ^۳

پیشوای سالکان و رهنمای عارفان صورت معنای حق، مقصود حکم کُنْ فَكَانَ
همچو^۴ احمد ذات پاکت، پاک از رجس و زیان^۵ غایت ایجاد عالم، علّت کون و مکان
در جنان رنگ فیوضت، چون جنائی در جنان در جهان از روی^۶ حشمت^۷، چون جهانی در جهان
بر^۸ زمین^۹ از روی^{۱۰} رفعت^{۱۱}، آسمانی بر زمین^{۱۲}

پیش عدلت چون نلرزد از مگس پیل دمان بردرت از کودکی سهراب می خواهد امان
موسی عمران بداند کیستی در عزّ و شأن بوده [ای] قبل از ولادت، محسن پیغمبران
کی تابد تیر اعجاز تو بر آسمان در جهان از روی حشمت، چون جهانی در جهان
بر زمین از روی رفعت، آسمانی بر زمین

ای یَجْلُوتُ از تو عرشِ رَبِّ اَعْلٰی مُستفیض وی به خلوت از تو بزم شاه بطحی مستفیض
یوسف اندر قعر چه بر طور موسی مستفیض نوح ممنون گرم، خضر و مسیحا مستفیض
شد زابر رحمت هر گل به صحرا مستفیض از عطای دست قیاض تو، دریا^{۱۳} مستفیض
وزریاض نُزهت^{۱۴} طبع تو رضوان خوشه چین^{۱۵}

۱. در اصل: خیبر.

۲. اشاره به آیه های ۷ و ۸ سوره ی انسان دارد که درباره امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا و فرزندان ایشان نازل شده است.
«یوفون بالندرو یخافون یوما کان شره مستطیراً* و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً»

۳. دو مصرع آخر در تذکره، هفت و کاشی بیت ششم و در مجموعه بیت پنجم آمده است.

۴. در نسخه ی اصلی (همچون) نوشته شده است. به نظر می رسد برای خواندن شعر همچو وزن بهتری دارد.

۵. در نسخه ی اصلی «زبان» نوشته شده. به نظر می رسد «زیان» درست است.

۶. کا: راه.

۷. تذ: رفعت.

۸. کا: در.

۹. مج: جهان.

۱۰. تذ: راه.

۱۱. تذ: عزت.

۱۲. دو مصرع آخر در تذکره و هفت و کاشی بیت هفتم آمده و در مجموعه بیت ششم آمده.

۱۳. هفت: گردون.

۱۴. تذ: مدحت، مج: نکهت.

۱۵. دو مصرع آخر در تذکره و کاشی بیت هشتم، در مجموعه بیت هفتم، در هفت بیت نهم آمده است.



ای یقین قدرت درون پرده [ی] انوار غیب سربه سرپیدا از آثار شما، آثار غیب
 گس نداند غیر تو حقاً رموز کار غیب از ضیای رخ هویدا، صورت اظهار غیب
 می رسد از دفتر خالق به تو اخبار غیب مقصد^۱ تنزیل بلّغ، مرکز اسرار غیب
 مطلع^۲ یتلوه شاهد، مقطع^۳ جبل المتین^۴

عرش پیش طارم اعلائی قدرت، سرنگون رفعت ایوان اجلاّت زافزونی، فزون
 می کند طوف دَرّت، خم گشته چرخ نیلگون یافته از فهم خود، وصف تو عقل کلّ، برون
 نیست تمثیلت به زیر آسمان بی ستون نقش بند کاف و نون، از بدو^۵ فطرت تا کون
 ناکشیده چون مه رخسار تو نقش^۶ مبین^۷

مَرّتور با این کرامت، موسی دریا شگاف می دهد بر خود فضیلت، موسی دریا شگاف
 هست غرق بحر حیرت، موسی دریا شگاف درد تو دارد به جنت، موسی دریا شگاف
 کی نباشد صرف مدحت موسی دریا شگاف حاجب^۸ ایوان امرت موسی دریا شگاف
 پرده دار بام قصرت عیسی گردون نشین^۹

سید ارباب صولت، باعث ایجاد خلق صاحب تکریم و عزّت، باعث ایجاد خلق
 قبله‌ی صبر و قناعت، باعث ایجاد خلق کعبه‌ی جاه و فضیلت، باعث ایجاد خلق
 موجب تنزیل رحمت، باعث ایجاد خلق صورت معنای فطرت، باعث^{۱۰} ایجاد خلق
 بهترین نسلِ آدم^{۱۱}، نفسِ ختم المرسلین^{۱۲}

۱. تذ: مخزن.

۲. کا: مقطع.

۳. کا: مطلع.

۴. دو مصرع آخر در بند اول کاشی و تذکره، بیت چهارم آمده و در هفت بند بیت سوم آمده و در مجموعه اصلاً ذکر نشده است.

۵. کا، تذ، مج: روز - هفت: دو روز

۶. مج: حرف.

۷. دو مصرع آخر در مجموعه و کاشی و تذکره بیت دهم و در هفت بیت یازدهم آمده است.

۸. تذ، هفت: کاتب - کا: صاحب.

۹. دو مصرع آخر در کاشی و تذکره بیت نهم و در هفت و مجموعه بیت هشتم است.

۱۰. تذ: مبنی.

۱۱. کا، مج: سَراهل نسل آدم - هفت: اشرف اولاد آدم - تذ: سَراصل نسل آدم - هفت، پاورقی ۵: (ج: سرفراز نسل، ج: حا: بهترین نسل، ز: سرور اولاد)

۱۲. دو مصرع آخر در کاشی، هفت و تذکره بیت پنجم و در مجموعه بیت چهارم آمده.

بر نیاید کی زدست پر عطایت داد خلق مثل خالق ساعتی غافل نمی از یاد خلق
 ای کریم دو جهان، وی مرجع فریاد خلق وی کسی هربی کس وای مرکز امداد خلق
 مبدأ (ظ) فضل الهی، موجب بنیاد خلق صورت معنای خلقت باعث ایجاد خلق
 بهترین نسل آدم^۱، نفس ختم المرسلین^۲

شد مزین ازورد توتقوا [ای] تودامان عمر [گه] ندیدی گدمی تا زندگی برخوان عمر
 مثل بسم الله زیب مطلع دیوان عمر مقطع بالخیر، مضمون جلال و شان عمر
 کی تواند دیگری وارد چنین سامان عمر ناشنیده از زمان مهد تا پایان^۳ عمر
 بی رضای حق زتو حرف^۴ کراما کاتبین^{۵-۶}

عاجزم از گردش دوران به حق لایزال لطف فرمایا علی، بنگر به عبد خسته حال
 نی تمنای زراست از تو نخواهم ملک و مال کن گدای درگه خود بس همین دارم سؤال
 چون کنم وصفت، نه صفوانم نه مرد ذی کمال مثل تو چون شبه^۷ ایزد، در همه حالی محال^۸
 وربود ممکن نه الا رحمة للعالمین^۹

ای شهنشاهی که ابن عم، رسول الله بود قوت بازوش در عالم، رسول الله بود
 مفتخر از نصرتش، هر دم رسول الله بود از سرور و فرحتش، خرم رسول الله بود
 کی نشاد از من به هریبتم، رسول الله بود آنکه^{۱۰} مداحش خدا، همدم، رسول الله بود
 گر کسی همتاش باشد^{۱۱}، هم رسول الله بود^{۱۲}

۱. کا، مج: سزاهل نسل آدم - هفت: اشرف اولاد آدم - تذ: سزاصل نسل آدم - هفت، پاورقی ۵: (ج: سرفراز نسل، ج: حا: بهترین نسل، ز: سرور اولاد)
۲. دو مصرع آخر در کاشی، هفت و تذکره بیت پنجم و در مجموعه بیت چهارم آمده.
۳. هفت، تذ: باقی.
۴. تذ، کا، مج، هفت: حرفی.
۵. کا، تذ، مج، هفت: کرام الکاتبین.
۶. دو مصرع آخر در کاشی و تذکره بیت یازدهم و در هفت و مجموعه بیت دهم آمده است.
۷. کا: ناورده.
۸. تذ: حال و محال - هفت: پاورقی ۱ حال و محال
۹. دو مصرع آخر در کاشی، هفت، تذکره در بیت ۱۲ آمده و در مجموعه بیت یازدهم.
۱۰. تذ، کا: هرکه.
۱۱. تذ: جویی.
۱۲. دو مصرع آخر در کاشی و هفت و تذکره بیت ۱۳ و در مجموعه بیت ۱۲ است.

[بند دوم]

مثل گلهای جنان در کوچه‌ات خاشاک و خَس چون نقیبان بردرت، جن و ملایک پیش و پس
 در نگاه صولتت سیمیرغ بنماید مگس سام نزد شوکتت کاهیده تن از یک عدس
 مرتضیٰ مشکل گشا، باب الأمان، فریاد رس ای به غیر از مصطفیٰ نابوده^۱ همتای تو کس
 بسته بر مهر تو خالق^۲ مهر حورالعین و بس

ظاهر و باطن به اخلاق پیمبر مشترک پیش گلزار عطایک برگ گل، باغ فدک
 بیعت تو نقد ایمان منافق را محک نیست در اعجاز ذات بی مثالیت هیچ شک
 کی بود مثلت کسی از ماه گردون تا سَمک مهره مهر از گلوی صبح^۳ بر نارد فلک^۴
 گرنه از مهر تو آید صبح صادق را نفس^۵

ذره‌ی خاک نجف تابنده تر از مهر و ماه طعنه زن بر بوی مشک و زعفران، گردد گیاه
 نسخه [ی] حبّ شمداروی امراض گناه ای که باغ خلد بهر خدمت، آرامگاه
 بگذرد از قصر زینه به یک یک نگاه کازوان سالار جاهت^۶، گر کند آهنگ راه
 چرخ را بردست پیش آهنگ بندد، چون جرس^۷

ای که در دستت عنان ابلق لیل و نهار کس ندارد غیر تو در حکمتت رب اختیار
 چون رسد دست دگر بردست دست کردگار نزد خدام شما، زال و نریبان بی وقار
 روز میدان نبرد ای سید دُلْدُل سوار باشکوه و صولتت، دستان^۸ نیاید در شمار^۹
 وز^{۱۰} پر^{۱۱} عنقای مغرب کی شکوه آرد مگس

۱. کا: نادیده.

۲. تذ، کا، میج، هفت: ایزد.

۳. میج، هفت: چرخ.

۴. میج: مُدام.

۵. دو مصرع آخر در تذکره، مجموعه و کاشی بیت دوم (از بند دوم) و در هفت بیت چهارم است.

۶. هفت، پاورقی ۷: از راه حجت.

۷. تذ، کا، هفت، میج: چون کند.

۸. این دو مصرع در تذکره و کاشی و مجموعه در بیت چهارم و در هفت بیت سوم آمده.

۹. تمام نسخ: - و.

۱۰. هفت، پاورقی ۹: در زمین.

۱۱. میج: مصاف.

۱۲. همه‌ی نسخ: در.

۱۳. تذ، هفت، میج: بر.

در مبارز سزنگون پیشت یلان نامدار کم زیک موری به میدان وغا، اسفندیار
از نهب خنجرت بگریخت مرحب سوی نار خوب می داند فلک کاری چه کرده ذوالفقار
باب خیر بردوانگشت شاد کارزار باشکوه و صولت، دستان نیاید در شمار
وزیر عنقای مغرب کی شکوه آرد مگس

طالبان دهر خودها را به سیم وزر کشند شیعیان را خادمانت جانبِ کوثر کشند
تاجران بهر تجارت از صدف گوهر کشند سالکان کوی تو خاک نجف در بر کشند
در جهان زیر فلک جایی که جمله سر کشند ورشکوهت^۱ را به میزان معانی بر کشند
از ره خفت کم آید بوقیسی، از یک عدس

شد منور بر فلک از نور آسمای تو، مهر کی نماید روبه پیش روی یکتای تو، مهر
گرده [ی] نان است از خوان گره های تو، مهر سرنگون پیش تو چرخ پیرشیدای تو، مهر
از ضیای خود به اقلیمت صف آرای تو مهر کیست با قدرت، سپهر؟! و چیست با رأی تو، مهر؟!
آن ز قدرت مستعار^۲ و این ز رأیت، مقتبس^۳

پیش فہمت فرق خود بر سنگ، افلاطون زند کوزهی حکمت، ارسطو بر لب جیحون زند
دم به غیر از حکم تو ذی عقل نی مجنون زند شور الحاضر به امرت در جان، هارون زند
حاتم طی بردرت لاف سخاوت چون زند گردل دریا عطایت^۴، موج برگردون زند
لجہ^۵ گردون در آن گردان نماید [همچو] خس

حق ثنا خوان تو در قرآن ز روی انکشاف در سطور مدحتت جایی ندیدم شین و کاف
پیش تو گر رستمی درد دل کند، عزم گزاف خنجر قهرت در آید از سرش تا زیر ناف
چون نه گردان جهان ترسند از تو چون عجاف صولت^۶ بازوت^۷ گز^۸ دستان بدیدی در مصاف
مرغ روحش بی گمان^۹ از بیم بشکستی قفس^{۱۰}

۱. هفت، پاورقی ۱۶: صولت را گر.

۲. تذ: مستعان.

۳. دو مصرع آخر در کاشی، تذکره و مجموعه بیت سوم و در هفت بیت دوم آمده است.

۴. تذ، هفت: شکافت - هفت، پاورقی ۱۴: شکوهت.

۵. کا، مج: قبه.

۶. مج: ضرب، هفت: قوت.

۷. مج، کا: بازویت.

۸. مج: اگو، کا: از.

۹. همه ی نسخ: در زمان.

۱۰. مج، پاورقی ۱: - صولت بازوت..... قفس.



[قطعه]

ای ستون کعبه [ی] شرع جناب مصطفی ذات پاکت زینت اسلام، بی چون و چرا
 خسرو عالم، کریم الخاشعین، مشکل گشا باعث فتح مبارز، صاحب تاج و لَوّ
 کی نه نصرت، دست تو بوسد میان جنگها اندر آن^۱ میدان که مردان سعادت^۲ جوی را

از ره^۳ مردی^۴ عنان از دست، پزباید قرنس

تاج «هَلْ مِنْ» بر سرش، گر خسرو میدان نهد چشم بر خون رگ جان، خنجر بُرّان نهد
 بر لب سوفار جلاد فلک پیکان نهد از نهیب توبه زیر تیغ، سَرّ دستان نهد
 بار احسان اجل، قسمت به هرانسان نهد نیشتر شمشیر شیران^۵، روی در شَرّان^۶ نهد

چون طیب مرگ گیرد، ساعد جان را مجس

جنگجو عاجز جور گردش دوران شوند سرفروشان جهان بی دل ز نقد جان شوند
 زیر آب آید فلک، جنّ و ملک حیران شوند مردمان بر انقلاب بخت خود، گریان شوند
 در صف رزم، از خجالت سرنگون، گردان شوند خلق هفت اقلیم، گر^۷ آن روز همدستان^۸ شوند

از رو^۹ مردی نیارد، پای^{۱۰} میدان^{۱۱} تو گس

۱. هفت: هم در آن.

۲. میج: سعادت مند.

۳. تذ: کف.

۴. هفت: از سرمستی.

۵. هفت: شمشیر ردان.

۶. همه ی نسخ: شریان - هفت: روی بر شیران.

۷. همه ی نسخ: اگر.

۸. میج: چون دستان.

۹. تذ: سر.

۱۰. میج: تاب - هفت، کا: پایه.

۱۱. هفت: (ر: ندارد پای دستان، ج: تاب دستان)

وقت دارد گِریبی حکم توای دُلْدُل سوار از غلاف آید برون هرگز نه تیغ آبدار
 کودکی نادان به نَزْدَت رستم و اسفندیار در مصاف، افراسیاب و هم نریمان [ن] شرمسار
 خیره از نور تو گردد چشم اهل کارزار از میان مشرق^۱ میدان^۲ بیایی^۳ مهروار^۴

رایت^۵ دولت^۶ ز^۷ پیش و آیت^۸ نصرت^۹، زینس

سرنگون از جلوه‌ی تیغ تو، برق کوهسار گنبد گزْدان بلرزد از نهیبِ کارزار
 ...^{۱۰} صولت هرگز نیاید در شمار در صف میدان، ملایک بهر تودرانتظار
 از فلک آید صدای هَلْ آئی، هم بار بار صورتی گردد^{۱۱} مجسم، فتح^{۱۲} گوید^{۱۳} آشکار

لَا قَتَى إِلَّا عَلَىٰ لَأ سَيْفٍ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

[بند سوم]

دیگری این مرتبت کی بنده پرور یافته تو وصایت از خدا و مصطفی دریافت
 سائلت گر خواسته مس، کیسه زریافته طالب یک قطره‌ی آب از تو گوهر یافته
 حُسن روح، از فیض تو، این چرخ اخضر یافته ای سپهر عَظْمَت^{۱۴} از فَرِّ^{۱۵} تو^{۱۶}، زیور یافته
 آفتاب^{۱۷} از سایه‌ی چتر توافسر^{۱۸} یافته

۱. میج: - و.

۲. میج: مغرب، کا: هیجا.

۳. کا، هفت، میج: برآیی - تذ: درآیی.

۴. هفت، پاورقی ۲۴: (س: مرد وار - ز: برآید مرد وار)

۵. تذ: آیت.

۶. کا: نصرت.

۷. تذ: به.

۸. تذ: رایت.

۹. کا: دولت، میج: رحمت.

۱۰. جای یک کلمه خوانده نشد.

۱۱. تذ: آمد.

۱۲. میج: + و.

۱۳. تذ: را کرد.

۱۴. کا، تذ، هفت: عصمت، میج: حشمت.

۱۵. تذ: نور.

۱۶. هفت، پاورقی ۱: (ح: عزت از تونوره ز: نور تو، س: عزت از نور تو).

۱۷. کا، میج: آسمان.

۱۸. میج، پاورقی ۱: آفتاب از.... رفعت یافته.



هرگدایِ درگهت، خود راتو^۱]انگریافته سائلِ فلفلِ زتو، یاقوتِ احمریافته
تختِ هفت اقلیم از فیضت، سکدریافته طلعتش از آستانت، شاهِ خاور یافته
چرخ از بحرِ گرم، دُرهایِ اختریافته ای سپهرِ عَظَمَتِ از فرّ تو، زیور یافته

آفتاب از سایه ی چتر تو افسر یافته

گر کسی پیشت گهی یک حرفِ یکنائی زده سنگ لعنت بر سر او چرخِ مینائی زده
کی قدم بیرون، خردمندی زدنائی زده دَمَ نَه گاهی بر سخاوت، حاتم طائی زده
زهد تو تکیه به زانوی شکیبائی زده هر که^۱ اندر آفرینش، لاف بالائی زده^۲
رفعتت^۳ را ز آفرینش، پایه برتریافته^۴

کی تو را داند کسی غیر از حیب کردگار پایه ی شرع متین،^۱] از ذات پاکت استوار
از عنایات شمایِ صاحب عالی وقار سقف گردون، بی ستون، قائم، به این نقش و نگار
چون نه چرخ پیگردد بر مزارت، بارِ بار از غبارِ دَرزگه عرش^۵، احترامت آشکار

کیمیاگر نسخه ی گوگردِ احمر یافته^۱

ختم کرده بر تو صولت، دستِ نقّاشِ ازل مرتورا بخشید زینت، دست نقّاشِ ازل
در همه صورت زرفعت، دست نقّاشِ ازل ساخت یکنایت به حکمت، دست نقّاشِ ازل
تا کنون از روز فطرت دست نقّاشِ ازل بر آید نقش^۷ رویت، دستِ نقّاشِ ازل
نقشها بر بست^۸، لیکن چون تو، کمتر یافته^۹

۱. تذ، هفت، موج: آنکه - کا: وانکه.

۲. هفت، پاورقی ۴: (ج: لاف بالا می زده).

۳. تذ: نسبت - هفت، پاورقی ۵: (زرفعتش).

۴. دو مصرع آخر در کاشی و هفت و تذکره بیت ۵ و در مجموعه بیت هفتم آمده است.

۵. کا، هفت و موج: چرخ.

۶. دو مصرع آخر در مجموعه، تذکره و کاشی بیت دوم آمده و در هفت بیت چهارم.

۷. کا، تذ: مثل - هفت: مهر.

۸. همه ی نسخ: بر بسته.

۹. دو مصرع آخر در کاشی و تذکره بیت سوم و در هفت بیت دوم و در مجموعه بیت چهارم آمده.

کس نداند جز تورا ز خالق عزوجل سِرِّ حَقِّ دانی، توئی واقف توئی از ما حَصَل
نیست غیر از مدح تو در خلق نیکوتر عمل از خدا جبریل را آگاه کردی بر محل
ذکر یوسف در ثنایت، عقل را دارد خلل بر آید نقش رویت دست نقاش ازل
نقشها بر بست، لیکن چون تو، کمتر یافته

ای که اسمت بر جبین عرش یزدان نقش بست سکه‌ی ضربت به لوح قلب گردان نقش بست
در بلا اسم تو، مهر جز طفلان نقش بست زینت حُبِّ شامبر روی ایمان نقش بست
احتشام مدح در اوراق قرآن نقش بست هر که مهر مهر تو بر صفحه‌ی جان نقش کرد

مخزن دل را چو کان^۳ زرتو^۱ انگریافته

رتبه‌ی اعلیٰ تورا بخشید رب دو جهان قبله‌ی دین [پیمبرا] کعبه‌ی کون و مکان
چون کند وصف شما، همچون من بی خانمان آنچه هستی خود بدانی ای مُدّ شیعیان
موج زن بحر عطایت از زمین تا آسمان هر که دستت را به دریا کرد، نسبت بی گمان

رُشحه [ی] دست تورا دریای اخضر یافته^۶

بهر احباب تو، داور، باب رحمت کرده باز وز برای خادمت درهای جنت کرده باز
پرده‌های نه فلک، خالق برایت کرده باز خانه‌ی خود بهر تو قبل از ولادت کرده باز
عقد های سِرِّ حق، ذاتت به شوکت کرده باز باز قَدَرْت^۷ هر کجا بال جلالت^۸ کرده باز
طائران سدره را در زیر شهر یافته^۹

۱. تذ: دل.

۲. مج، کا: کرده نقش - هفت، تذ: نقش کرد، هفت، پاورقی ۱۰: (ز: جان کرد نقش).

۳. تذ: + از.

۴. مج: آنکه.

۵. کا، مج: کرده.

۶. دو مصرع آخر در هفت بیت سوم آمده و در کاشی و تذکره بیت چهارم و در مجموعه بیت پنجم آمده.

۷. تذ: چترت.

۸. تذ: صلابت - هفت، پاورقی ۷: (ج: حا: بال سعادت).

۹. دو مصرع آخر در کاشی، هفت و تذکره بیت ششم و در مجموعه بیت سوم آمده است.



ای رسیدی تا خدا قبل از نبی نیک خو برتری، از آدم و عالم به هرکاری نکو
 دشمن جانت که شد هم آشتی کردی از او عفو فرمودی قصاص خود ز مردی، کینه جو
 کی رسد تا اوج توصیف شما این مدح گو روز فتح الباب زابر دست دریا بارتو
نسر طائر را فلک، چون بَطّ شناور یافته

اتحاد لَمْ یَزَلْ از تو [پیمبر] داشته نی نبی مثل شما مونس برادر داشته
 نزد خود جای تو را خلاق اکبر داشته و ز برای خادمانت حوض کوثر داشته
 سائلت گاهی نه اُمید از تو [انگردد] داشته هر که ^۱ دست حاجتی بر روی ^۲ تو برداشته
تا قیامت دست خود را ^۳ حاجت ^۴ آور یافته

خادمان درگهت اعلیٰ ترند از اغنیا فر جمشیدی گدا دارد به اقلیم شما
 از رموز حق خبرداری ز روز ابتدا راز تو دانند [پیمبر] یا بداند کبریا
 می کند رضوان طواف درگهت صبح و مسا ساقی کوثر، نه چندان مدح باشد مرتورا
ای ز تو دریای فطرت ^۵ کان گوهر یافته ^۶

مظهر سر الهی نایب خیر الورا عالم سدره چه داند چون تو باب علم را
 از سواد نور اقدس زینت عرش ^۷ غلا و ز نسیم لطف تو خلد برین راحت فزا
 حور محتاج درت غلمان پابوس شما با صفای گوهر پاک تو رضوان ^۷ ساها
خاک خجالت برجبین حوض ^۸ کوثر ^۹ یافته ^{۱۰}

۱. تذ، هفت: آنکه.

۲. تذ: درگهت - کا، هفت، مج: جود.

۳. کا: + تا قیامت.

۴. مج: حاجب.

۵. مج: رحمت - هفت، پاورقی ۱۴: (س: اخضر)

۶. دو مصرع آخر در کاشی بیت نهم و در تذکره، مجموعه و هفت بیت دهم آمده است.

۷. همه ی نسخ: گردون.

۸. همه ی نسخ: آب.

۹. هفت، پاورقی ۱۵: (س: آب حیوان).

۱۰. دو مصرع آخر در تذکره بیت دهم و در بقیه بیت یازدهم آمده است.



بود[ه]ئی قبل از ولادت نزد سبحان ساها کرد مدحت در جهان محبوب یزدان ساها
 شد ثناخوان شما موسی عمران ساها بود در توصیف ذاتت هم سلیمان ساها
 روز و شب کردند و زدت حورو غلمان ساها با صفای گوهر پاک تورا ضوان ساها

خاک خجالت برجین حوض کوثر یافته

بود التجا دارم تو ای دستگیر بی نوا کن مشرف از درت ما را برای مصطفی (ص)
 طالب خلد برین من نیستم از کبریا از نجف خوشتر نباشد جنت راحت فزا
 [آ] بروی گلشن [فردوس ۱] از فیض شما با صفای گوهر پاک تورا ضوان ساها

خاک خجالت برجین حوض کوثر یافته

ای که خود را در همه اوصاف نیکو داشته سایه ی لطف و کرم مبسوط هر سو داشته
 گر عناد از تو رقیب عربده جو داشته طوق لعنت هم برایش خالق او داشته
 دشمنانت در جهان کی مثل تو خود داشته با خدا و مصطفی روی^۲ تو یکترو^۳ داشته

از خدا و مصطفی شمشیر و دختر یافته

نی شدی گرم کشف از [وجه] تو علم و ادب هریکی از جاهلان مردی به صد رنج و تعب
 ناخدای کشتی عاصی بدریای غضب مجرمان را چون [ببخشد] غیر امداد تورب
 می شود ظاهر وجودت ای شه عالی لقب گرنبودی ذات پاکت آفرینش را سبب

تا ابد حواسترون بودی و آدم عزب

[بند چهارم]

سابق الاسلام، فخر خاندان مصطفی از تو روشن، اختر نام و نشان مصطفی
 عزت تو در عالم اسباب شان مصطفی در دهان پاک خود داری زبان مصطفی
 چون تو سالاری ندارد کاروان مصطفی ای معظم کعبه ی اصل از بیان مصطفی

قبلة دنیا و دین جان جهان مصطفی

۱. در نسخه ی اصل [فردوش] نوشته شده است.

۲. همه ی نسخ: رای.

۳. کا: یک ره.



زینت شرع [پیمبر(ص)] زبده دان مصطفیٰ بر سر ممبر بعالم خطبه خوان مصطفیٰ
 راحت قلب و جگر تاب و توان مصطفیٰ دیگری کی می رسد تا اوج شان مصطفیٰ
 شد منور از تو مهر آسمان مصطفیٰ ای معظم کعبه‌ی اصل از بیان مصطفیٰ
قبلة دنیا و دین جان جهان مصطفیٰ

خوشه چین گلشن عزت و رضوان چنان قاسم رزق دو عالم، حاکم کون و مکان
 هریکی محتاج فرمانت به این دُور زمان مستفید از سایه‌ی افضال تو خورد و کلان
 بر شما کی منکشف گردون [اسرار نهان از نقود گوهر معنی لبالب شد دهان^۱
 چون^۲ نهادی لب به صورت بر دهان مصطفی^۳

ای ثنا خوان تو از روز ازل ربّ جهان یافتی معراج بردوش [پیمبر(ص)] بی گمان
 لات باقی ماند؟ نی، عزّی به این دُور زمان پاک کردی خانه [ی] خلاق عالم از بُتان
 مظهر سرّ خفی، ذاتت به زیر آسمان از نقود گوهر معنی لبالب شد دهان
چون نهادی لب به صورت بر دهان مصطفیٰ

شد نه بالای زمین مشکل گشا غیر از تو کس نی رسیده تا به عرش کبریا غیر از تو کس
 ناشنیده بهترین اوصیاء غیر از تو کس هم [تَبْدًا] کشتی دین را ناخدا غیر از تو کس
 نیست ابن عمّ شاه دوسرا غیر از تو کس ای به استحقاق بعد از مصطفیٰ غیر از تو کس
نا نهاده پای تمکین بر مکان مصطفی^۴

از جفای چرخ تا کی من بنالم چون جرس رحم کن بر خادم دیرینه ات یا دادرس
 ای ستوده مرتورا محبوب حق در هر نفس چون رسد تا اوج عزّ و احترامت بوالهوس
 نفس ختم المرسلین خالق تورا فرموده بس ای به استحقاق بعد از مصطفیٰ غیر از تو کس
نا نهاده پای تمکین بر مکان مصطفیٰ

۱. تذ، کا: دهانت.

۲. همه‌ی نسخ: تا.

۳. دو مصرع آخر در کاشی بیت سوم و در بقیه‌ی نسخ بیت دوم آمده است.

۴. میج، تذ: - از.

۵. میج: تا.

۶. دو مصرع آخر در کاشی بیت دوم، در مجموعه و هفت بیت سوم و در تذکره بیت ششم آمده است.

هرعد و در رزم گه از خنجرش قبرش [شکافت ۱] نشتر تیغ جلالت سینه‌ی گردان [شکافت ۲]
 بر فلک جلاد چرخ از هیبت عدلت شتافت شمس بهر توبساطی از شعاع نور یافت
 اوج اعزاز شماکی دیگری از حق بیافت تا سپهر شرع زو^۳ پر نور شد هرگز تافت^۴
 چون^۵ تورو شن ترمهی بر آسمان مصطفی^۶

چون رود پیش دگراز در گهت این خیر خواه پرتو اجلال تو سایه فکن بر مهر و ماه
 ای که محتاج عطایت هر گدا و پادشاه گر نخواهی عاصیان راهم نیامزد اله
 خود بداند شرع عز و جاه تو ای دین پناه [رهروان] عالم تحقیق^۷ را نابوده راه
 بی^۸ زمین بوس درت بر آستان مصطفی^۹

[قطعه]

این مسبع از برای خود نه پیدا کرده‌ام بهر تو یک هدیه شاها [من] مهیا کرده‌ام
 منصفی برتوست جا کردم که بیجا کرده‌ام از جهالت آنچه ممکن بود آفا کرده‌ام
 فکر مضمون عُلّا از فکر اعلیٰ کرده‌ام گرچه در عالم به اقبال تو شاها کرده‌ام
 آنچه حسان^{۱۰} کرد^{۱۱} روزی^{۱۲} در زمان مصطفی^{۱۳}

۱. اصل: بکافت.

۲. اصل: شکاف.

۳. هفت: او - بقیه‌ی نسخ: ازو - هفت، پاورقی ۵: (ج حا: چرخ ازو، س: شرع را).

۴. هفت، پاورقی ۶: (ج حا، س: دیگر نیافت).

۵. همه‌ی نسخ: از.

۶. دو مصرع آخر در تذکره بیت چهارم و در بقیه‌ی نسخ بیت پنجم آمده است.

۷. هفت: حق.

۸. معج: پی.

۹. در تذکره بیت ۵ آمده و در بقیه‌ی نسخ بیت ۶ آمده است.

۱۰. حسان بن ثابت شاعر معروف.

۱۱. تذ: + ه - هفت، پاورقی ۱۳: (ز: حسان کرده).

۱۲. همه‌ی نسخ: وقتی.

۱۳. این دو مصرع در مجموعه بیت هفتم آمده و در بقیه بیت هشتم آمده.

اگر اندم بود آنچه کردم لیکن ای آقای من
جز سکوت اینجاندارم هیچ یارای سخن
واحدی در وصف خود بعد از خدای ذوالمنن
لافتی را کی مناسب، وصف این پیر کهن
چون کنم وصف، ستوده مرتوراربت زَمَن
لاف مداحی درین حضرت نمی آرم زدن

ای ثنا خوان تو ایزد^۱ از زبان مصطفی

نیست ممکن مدحتت من طی کنم بر این سخن
بهر از فرهاد در کوچه ات زاغ و زغن
چون کند ادنی گدای، وصف سلطان زَمَن
کس نداند عزت تو غیر از خدای ذوالمنن
سرنگون از بهر تسلیم شما چرخ کهن
لاف مداحی درین حضرت نمی آرم زدن

ای ثنا خوان تو ایزد از زبان مصطفی

پایه ی شرع محمد در جهان از توقوی است
بهر ردّ هر بلا هر کس به نزدت ملتجی است
جز شما ای نورایزد سر پرست بنده کیست؟
جمله احکام شما در خلق حکم احمدی است
غیر امداد تو کاری کی بر آید تا بزیست
عرض^۲ حاجت بر تو حاجت نیست میدانی که^۳ چیست؟

حال اخلاص من اندر خاندان مصطفی

[عزّا] توحق [می] شناسد^۴ در جهان یا حق پرست
تو عنان ابلق ایام داری زیر دست
از همه بالاتری ای حاکم بالا و پست
دشمنان دین احمد را تویی، دادی شکست
دیو پیر آشوب را قبل از ولادت کس نبست
رفعتت^۵ بالای امکان صورتی^۶ ناممکن است

وَرَبُّوْهُدٍ مَّحْمَدٍ، بُوْدَ تَابٍ^۷ وَتَوَانٍ^۸ مِصْطَفَى

می ستاید حق تو را بر احسن الاوقات تو
باعث خوشنودی ایزد همه عادات تو
حکم رب العالمین هر امر بالاثبات تو
آنچه خواهی می رسد از سامع دعوات تو
نیست جز خالق کسی داننده ی حالات تو
از زبان^۹ خلق بر نماید صفات ذات تو

وربرآید دور نبوّذ از زبان مصطفی^{۱۰}

۱. هفت: بن.
۲. هفت، پاورقی ۱۹: (س: رفع حاجت).
۳. هفت: یقین.
۴. اصل: غز توحق من شناسد.
۵. مع: مدح تو - هفت: رفعت - کا: رفعتی.
۶. مع: صورتت.
۷. مع: قدر.
۸. کا، هفت، تذ: قدر تو آن مصطفی.
۹. کا، هفت: بیان.

۱۰. هفت، کا: وربرآید نبود از زبان مصطفی - مع: وربرآید، کی بُودَ آلا بیان مصطفی - تذ: وربرآید نبود آلا جز بیان مصطفی.

نیربج عدالت صاحب جود و سخا افتخار هر دو عالم قبله‌ی حاجت روا
 خدمت درگاه خود شاهان عینیت کن مرا بهر حق دستم بگیرای دستگیر دوسرا
 تا بنالد زیر گردون این گرفتار بلا منت خلقم به جان آورد لطفی^۱ کن شها^۲
 وازها^۳ از منت خلقم^۴ به جان مصطفی

رحم فرما [ای] شه کونین برپیری ما آمدم از بس که تنگ از جور چرخ پردغا
 بشنود آن کیست جز تو التجای این گدا خادم خدام درگاهت رَوَد اکنون کجا
 بار احسان دگر منظور کی باشد مرا منت خلقم به جان آورد لطفی کن شها
 وازها از منت خلقم به جان مصطفی

درد عصیان مونسیم گردید در پهلو [ی] من معصیت شد بهر راحت تکیه‌ی زانوی من
 گریه و زاری، غم و زنج الم دلجو [ی] من کرد پیش کبریا شرمنده شاهان خو [ی] من
 جز عطایت نیست بهر این مرض داروی من روی رحمت بر متاب ای کام [جان] از روی من
 حرمت جان [پیمبر] یک نظر کن سو [ی] من

[بند پنجم]

دارم امید عطایت یا امیر المؤمنین خسرو کعبان گدایت یا امیر المؤمنین
 خلق محکوم رضایت یا امیر المؤمنین پیش خود حق داده جایت یا امیر المؤمنین
 چون کند انسان ثنایت یا امیر المؤمنین ای ستوده^۵ مر خدایت یا امیر المؤمنین
 خوانده نفس مصطفایت یا امیر المؤمنین

۱. هفت، پاورقی ۲۲: (ز رحمی).

۲. هفت، کا، تذ: مرا.

۳. همه‌ی نسخ: وارهان.

۴. هفت: خلقان.

۵. اضافه شده از دیوان حسن کاشی ص ۱۶۵.

۶. میج: محمد.

۷. همه‌ی نسخ: گزیده.



قادری بر فعل خود، داری جهان را زیر حکم قدسیان بالا [ی] چرخ، انسان به دنیا زیر حکم
 بر و بجز و وحش و طیرو باغ و صحرا زیر حکم کَلْهَم غیر از نبی و حق تعالی زیر حکم
 سربه سراهل کُیشت اهل کلیسا زیر حکم سرکشان^۱ دهر را آورده سراها زیر حکم
بازوی [خیر]^۲ گُشایت^۳ یا امیر المؤمنین

نارسیده در نجف از پیلی پشه را گزند از حرم کمتر نباشد در گهت ای حق پسند
 کفش تو بهر سعادت عارفان بر سر نهند سالکان از ابتدا بمنون احسان تو آند
 سگه [ی] ضرب گرم از بهر عالم، سودمند خازنان کان دریا کیسه ها پُرساختند^۴
روز بازار سخایت یا امیر المؤمنین

دزه های ارض را جود تو اختر می کند کیمیای کفش [پا] یت سنگ هم زرمی کند
 دست پرفیضت گدا [یی] را سکندر می کند پاسبانی بر مزارت، شاه خاور می کند
 قطره [ای] را در صدف مهر تو گوهر می کند بس که لعل اندر دل کان، خاک بر سرمی کند^۵
از دل^۶ دریا عطایت یا امیر المؤمنین

می زخم حرفی نه فکربی نوایی می کنم من کنون شکر تیه ی حاجت روایی می کنم
 [گه] نظر بر خود گهی بر پارسائی می کنم مثل بلبل در نجف نغمه سرائی می کنم
 با گروهی بر مزارت جبهه سائی می کنم [با^۷] همه از^۹ دز [گه] لطفت گدایی می کنم^{۱۰}
ای همه شاهان گدایت یا امیر المؤمنین

۱. تذ، کا، هفت: گردنان.

۲. اصل: خیر.

۳. همه ی نسخ: زور آزمایت.

۴. کا، مج: خازنان کان و دریا کیسه ها پرداختند، هفت: خازنان کان گوهر کیسه ها بردوخته، تذ: خازنان کان و دریا کیسه ها بردوخته.

۵. کا، هفت: بر سر کرده است - تذ: بر سر کرده ماند - هفت، پاورقی ۳: (ج: کرد و ماند).

۶. میج: کف.

۷. همه ی نسخ: ما.

۸. اصل: ما.

۹. میج، تذ: بر.

۱۰. همه ی نسخ: می کنیم.

بهرترقیم صفات ذات تو با صد حَشَم آفریده کاتب تقدیر این لوح و قلم
چون نبی از وحی خدا پرسیده هم از علم حق آموختی، گفته نعم
خلق محتاج شمای صاحب جود و کرم [با] همه از دژگاه [لطفت گدایی می‌کنم

ای همه شاهان گدایت یا امیرالمؤمنین

عاقلی را چیزی از ماضی نشاید کرد یاد [نا] گذشته راز کج فهمی نشاید کرد یاد
در حضوری صورت مخفی نشاید کرد یاد قرب چون حاصل شود دوری نشاید کرد یاد
در عروج بخت خود پستی نشاید کرد یاد وز نسیم باد نوروزی نشاید کرد یاد^۲
پیش خُلق جان فرازیت یا امیرالمؤمنین

از شما در عالم فانی بنای عدل و داد هم یکی از خادمانت داد از دستش نداد
حیدرو کرار میدان، صفدریوم الجهاد بنده‌ی معبود «(الآ)» دستگیر کل عباد
آمدم بر درگهت شد خاطر م‌بالله شاد وز نسیم باد نوروزی نشاید کرد یاد
پیش خُلق جان فرازیت یا امیرالمؤمنین

کیستی؟ داند خلیل ای سید ذی جود بس سرد شد از آب لطف آتش نم‌رود بس
بر فلک پیش نبی در ساعت مسعود بس از زیانت کلمه [ی] حق کبریا فرمود بس
بهر، از بهر تو باز آمد ز مغرب زود بس آنچه عیسی از نفس می‌کرد رمزی بود بس
ازل^۳ مُعجزنمایت یا امیرالمؤمنین

ای مُجدِّ هر دو عالم محسن مور و مگس کی نصیری را خدایی هست جز ذات تو کس
ملتجی خود می‌شناسد رتبه‌ی فریاد رس مدح تو فرزند مریم می‌کند در هر نفس
کی مقابل می‌شود از کوه جاهت یک عدس آنچه عیسی از نفس می‌کرد رمزی بود بس
ازل^۳ مُعجزنمایت یا امیرالمؤمنین

۱. اصل: ما.

۲. میج: گردباد - هفت، پاورقی ۲: (س: نشاید یاد کرد).

۳. میج: دَم.

کشته‌ی شمشیرتو در بدر اعدا لا تُعَد ففتح شد جنگ حنین از برکت بی جد و گد
فوج اسلام از تو در صفین خواهان مدد آیه‌ی تطهیر طمغای تو روشن تا ابد
قلعه‌ی خیبر شکستی کافران را کرده رد خاطر همچون^۱ من شوریده خاطر کی کند

وصف ذات کبریایت یا امیرالمؤمنین

در تجلی خاک پایت از ثریا برده راه نزد جاهت کس در این دنیا نه شاه برده راه
رفعت قبل از همه تا عرش اعلی برده راه اوج وزهد و تقایت هم زهرجا برده راه
از عنایات شمتا چرخ، عیسی برده راه با همه بالانشینی عقلی کل نابرده راه

پیش شاد زوانِ رأیت یا امیرالمؤمنین

عالم اسرار ربانی ز روی عز و جاه در همه اوصاف، لاثانی ز روی [عز و جاه
مدح تو در عالم فانی ز روی [عز و جاه من چه گویم خود تومی دانی ز روی عز و جاه
حاصل آیات قرآنی ز روی [عز و جاه آنچه تو شایسته [انی ز روی [عز و جاه^۲

کس نداند جز خدایت یا امیرالمؤمنین

خواننده خالق مرتورا همنام خود ای دین پناه قدرت اعجاز تویی مثل غیر از اشتباه
از ازل محتاج فرمانت ز ماهی تا به ماه آرزوی [خدمتت دارد ملک شام و پگاه
هر کلام پاک تو مشتق ز آیات اله آنچه تو شایسته [انی ز روی [عز و جاه

کس نداند جز خدایت یا امیرالمؤمنین

کی ستاید مرتورا همچو من یک بوالهوس؟ چون کند مدح سلیمان از زبان خود مگس؟
بود مدّاحت حبیب کبریا در هر نفس نیست یکتا در صفت بعد از نبی غیر از تو کس
گردد اند مر خدا داند تو را یا دادرس مدح گر^۳ شایسته [ی] ذات^۴ تو باید^۵ گفت^۶ بس

کیست تا گوید ثنایت یا امیرالمؤمنین؟

۱. مع: مثل.

۲. هفت، پاورقی ۶: (س: عز و ناز).

۳. هفت: را - تذ، کا، مع: اگر.

۴. تذ: قدر.

۵. هفت: ایزد.

۶. همه‌ی نسخ: + و.

راحت افزا از نسیم لطف تو خاشاک و خس از بر [ی] ما غریبان بس تویی فریاد رس
 گر کسی خاک رواق مرقدت کرده است مس شد ز فضل کبریا در خلق آن عیسی نفس
 چون کنند اوصاف تو این شاعران بوالهوس مدح گر شایسته [ی] ذات تو باید گفت بس

کیست آن گوید ثنایت یا امیر المؤمنین؟

جز جنان گوهر رضوان نیست مأویایی دگر پیش حق الانجف دارد شرفهایی دگر
 آن مقامی دیگر و این است ملجایی دگر خلق را رأی دگر داریم، ما رأی دگر
 در خیال رفعتت اینجاست سودای دگر گریبندی بالاتر از عرش برین جای دگر

گفتمت^۲ آن جاست^۳ جای^۴ یا امیر المؤمنین^۴

بهر ختم مرسلین آمد براق خوش سیر تو رسیدی تا خدایت از نبی هم بیشتر
 آنچه دیدی بر فلک شاهاتویی داری خبر از پس قوسین، دست حق برون آمد ز در
 از برای عَظَمَتِ ای سید عالی گهر گریبندی بالاتر از عرش برین جای دگر

گفتمت آن جاست جای یا امیر المؤمنین

در کلام الله دیدم ذکر کردارتورا کی بیابد دیگری در خلق اطوارتورا
 دیده آدم بر فلک نوری زانوارتورا جز خدایت کس نفهمد عدل دربارتورا
 می شناسد خالق دارین اسرار تورا فهم^۵ انسانی چه داند عزت^۶ کارتورا
 آفرینش^۷ برتابد^۸ بار^۹ مقدارتورا

۱. «تا» مناسب تر است.

۲. همه ی نسخ: گفتمی.

۳. هفت: کان جاست.

۴. دو مصرع آخر در مجموعه بیت هشتم در هفت بیت یازدهم و در تذکره و کاشی بیت نهم آمده است.

۵. هفت، پاورقی ۹: (ج: عقل).

۶. هفت، پاورقی ۱۰: (ز: قیمت کار، س: عزت بار) - مع: قدرت - تذ: قیمت کار.

۷. هفت، کا، مع: کافرینش.

۸. مع: بر ندارد.

۹. تذ، کا، مع: قدر.



[بند ششم]

حَقُّ تعالی در کتاب خود ثنا خوان شماس است از کلام حَقُّ هویدا صورت شأن شماس
 خادمتم جبریل، میکائیل دربان شماس بر سر فرزند آدم بار احسان شماس
 سایه‌ی فضل الهی زیر دامن شماس ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماس

دَوْری^۱ دوران فلک، دَوْری زدوران شماس

من نمی‌گویم که فکر من به مدّاحی نکوست در همه حالت ز حضرت ما را امید، عَفُوست
 خاطر من در خدمت از چشم و جان و لحم و پوست آنکه قربان شد به نامت، خالقش خرم از اوست
 چون ضیای روی پاکت را خدا دارد نه دوست آفتابی کآسمان در سایه‌ی اقبال^۲ اوست

پرتو [یی] از لَمعه [ی] گوی^۳ گریبان شماس^۴

حامل وحی خدا را ذکر تو اعمال اوست شادمان از لطف فیضت هست کان بر حال اوست
 مبتنی با رأی حق آرای تو افعال اوست مشتری کان، قرب زهره وقت مدح خال اوست
 ماه خوش طلعت که اختر در بغل یک خال اوست آفتابی کآسمان در سایه‌ی اقبال اوست

پرتو [یی] از لَمعه [ی] گوی گریبان شماس

کس نه غیر از مصطفی مثلت شهادی رتبه‌ایست مدح تو راحت فزا از هر دل آزاده‌ایست
 درد عصیان را گرمها [ی] تو کافی نسخه‌ایست جرعه‌ی آب ولا بهتر ز کوثر جرعه‌ایست
 بجز خار گرم نزد تو حقا چشمه‌ایست چشمه [ای] کز روی محیط آفرینش قطره^۵ ایست

قطره [ای]^۶ از لَمعه [ی] دریای احسان شماس^۷

۱. همه‌ی نسخ: دَوْر.

۲. تذ: والای - هفت، پاورقی ۱۲: (ج، ز: دامن اقبال، س: سایه‌ی فرمان).

۳. اصل: گوئی.

۴. تذ: قطره‌ای از لَمعه‌ی دریای احسان شماس.

۵. هفت: شبنمی - هفت، پاورقی ۱۳: (ج: گوهری، ج: حا، ز: قطره‌ای).

۶. هفت: رشحه‌ای.

۷. این دو مصرع آخر در تذکره اصلاً نیامده است. این دو مصرع آخر در مجموعه و کاشی بیت هشتم و در هفت بیت ششم آمده است.

نیست کم از خسروی آن راکه [کو]ایت مسکن است دور بودن از مزارشاه بهتر مردن است
 از شهنشاهان گدا[ی] آستانت احسن است سایه‌ی فضل خدا اینجابه زیردامن است
 مدح خوانت زین سبب حاتم درون مدفن است آنچه گردون را بدو^۲ چشم جهان بین روشن است
 جز تو^۳ قرصی نیست آن^۴ هم^۵ فضله[ی] خون شماس

قدرت ماینبغی از فضل حق حاصل تورا است جز خدا آنچه بگویم من تورا شاها، رواست
 کبریا گرنیستی لاکن علی نام خداست گرنگویم من علی الله را این هم خطاست
 ذات پاکت غیب دان جز[ء] وکل چون کبریاست گوهر^۶ کاندر ضمیر^۷ کان^۸ امکان^۹ قضاست^{۱۰}
 صورت اظهار آن^{۱۱} موقوف فرمان^{۱۲} شماس^{۱۳}

خُلد پیش درگهت از مرغزاری بیش نیست چرخ جزیک زینه‌ای^{۱۴} با این وقاری بیش نیست
 بردرت شاهنشاهی از خاکساری بیش نیست از جلال و احتشامت شهریاری بیش نیست
 در بزرگی کس ز تو در خلق، آری بیش نیست آنچه^{۱۵} از^{۱۶} وی عالم امکان غباری بیش نیست
 صورت ده چند آن^{۱۷} رکی زارکان شماس^{۱۸} -^{۱۹}

۱. اصل: گدایی.
۲. کا: به آن - هفت: بدان - هفت، پاورقی ۳: (ز: ازو، س: بدو) - میج: به او.
۳. همه‌ی نسخ: دو.
۴. کا، میج: کان.
۵. کا، هفت: گرده - میج: ریزه.
۶. کا، میج: گوهری - هفت: هرگهر.
۷. هفت، میج: صمیم - هفت، پاورقی ۹: (ج، ز: کاندر شمیم).
۸. میج: + و.
۹. هفت: ارکان.
۱۰. میج، پاورقی ۳: (میج: امکان بوده است).
۱۱. میج: او.
۱۲. هفت، پاورقی ۱۱۲: (س: موقوف احسان).
۱۳. این دو مصرع آخر در مجموعه و کاشی در بیت دهم و در هفت بیت نهم آمده است. در تذکره به جای مصرع اول این بیت اینطور آمده:
 آنچه از روز ازل در بحر امکان قضاست صورت اظهار آن موقوف فرمان شماس
۱۴. به معنی پله - پلکان.
۱۵. هفت، پاورقی ۱۳: (ج: آن که).
۱۶. کا، میج: در.
۱۷. کا: از آن - میج: ازو - هفت، پاورقی ۱۴: (ز: صورت چندی از آن).
۱۸. هفت، پاورقی ۱۵: (س: دانه چندیست کان از لطف و احسان شماس).
۱۹. این دو مصرع و مصرع قبل در تذکره وجود ندارد.
 این دو مصرع آخر در کاشی و مجموعه در بیت چهارم و در هفت بیت دهم آمده است.



از طيور آمد بلا برگردن اصحاب فيل مولدت را کی نگه دارنه؟ رب بی عدیل
 زینت خلد برین و افتخار سلسبیل در مصیبت از برای هر کس و ناکس کفیل
 چون کند انسان به مدح ذات پاکت قال و قیل پیر مکتب خانه‌ی ابداع یعنی جبرئیل

باهمه ذهن و ذکا طفل دبستان شماس^۱

مظهر شیء عجابی ای یدرب جلیل مرجع سرخفی هستی تویی بی قال و قیل
 نوح می داند چه کاری کرده [ای] در رود نیل شد زامداد شمامنون منت هم خلیل
 وصف ذاتت چون کند همچون من عبد ذلیل پیر مکتب خانه‌ی ابداع یعنی جبرئیل

باهمه ذهن و ذکا طفل دبستان شماس

منسلک با هم چگونه گوهر مضمون کنم در تلاش لعل و صفت چون جگر را خون کنم
 نیستم سبحان که چیزی ما حاصل موزون کنم در ثنایت بسکه حیرانم چسان اکنون کنم
 مثل توجویم کجا چون مدحت بی چون کنم نسبت ذات^۲ تو^۳ را^۴ با اوج گردون چون کنم؟^۵

زان که اوج او حضيض قدر دربان شماس^۱

حکم امرونی توشاه و گدار آیتی است وصف ذاتت ساکن ارض و سما را آیتی است
 آنچه فرمودی همه اهل ولا را آیتی است ذکر تو وقت رقم در مدح، ما را آیتی است
 ورد اسمت بندگان کبیرا آیتی است هر کجا در مجمع قرآن خدا را^۷ آیتی است^۸

از کمال^۹ فضل^{۱۰} و رحمت^{۱۱} خاص^{۱۲} در شان شماس^{۱۴}

۱. این دو مصرع در کاشی و مجموعه بیت پنجم و در تذکره بیت سوم و در هفت بیت چهارم آمده است.

۲. همه‌ی نسخ: قدر.

۳. کا، میج: شما.

۴. کا، میج: - را.

۵. هفت، پاورقی ۶: (ج ح: زینت قدرت کجا و اوج گردون از کجا).

۶. این دو مصرع آخر در تذکره بیت پنجم آمده و در بقیه نسخ بیت هفتم است.

۷. تذ: نکوتر.

۸. میج: آیه ایست.

۹. هفت: در.

۱۰. میج: + و.

۱۱. کا: لطف.

۱۲. تذ: دانش - میج: احسان - هفت: رفعت - هفت، پاورقی ۲: (ج: همت، ج ح: رحمت، س: رحمت جمله).

۱۳. همه‌ی نسخ: خاصه.

۱۴. این دو مصرع آخر در کاشی و مجموعه بیت ششم در هفت بیت پنجم و در تذکره بیت چهارم آمده.

شاه خاور ایستاده بردرت مثل گدا طوف مرقد چرخ گردان می کند از سالها
 وِرد تو دارند انسان و ملک صبح و مسا انقلاب دهر برگردد زحکم توشها
 از طبقهای فلک هر دم همی آید صدا قُبّه ی نُه چرخ را چون دانه برچیند زجا^۱
 مرغ [تعظیمی] که او^۲ بر بام ایوان شماست^۳

مظهر اسرار رب العالمین نورالیه ذات پاکت مجمع اوصاف با صد عز و جاه
 شد ز جور آسمان نیلگون حالم تباه بهر حق بنگر به سویم ای شه عالم پناه
 لطف فرما پیش تو هستیم [نالان]^۴ داد خواه بنده ی بیچاره کاشی از^۵ دل و جان، سال و ماه^۶
 روز و شب^۷ در خطه [ی] آمل ثنا خوان شماست^۸

تا بنالد لهوی صد پاره دل شام و پگاه از شما فریاد دارد این غریب روسیاه
 تنگ آمد از جفای دهر بی بنیاد آه از برایم نیست دیگر درگهی ای دین پناه
 مهر کن بر ما غریب از بهر محبوب اله بنده ی بیچاره کاشی از دل و جان، سال و ماه
 روز و شب در خطه [ی] آمل ثنا خوان شماست

آفتاب چرخ بطحی ماه گردون حجاز سرور کون و مکان شاهنشاه بنده نواز
 آنچه هستی و شرف دارند اهل امتیاز پیش تو فریاد آوردم بفرما سرفراز
 رحم کن ای عیسی دوران به رب کار ساز بردر دولت سرایت روی بر خاک نیاز^۹
 بادل پردرد بر امید درمان شماست^{۱۰-۱۱}

۱. تذ، هفت: جای.

۲. اصل: تعظیمی.

۳. کا، هفت: آن.

۴. این دو مصرع آخر در کاشی و مجموعه بیت نهم، در هفت بیت هشتم و در تذکره بیت ششم آمده.

۵. جای یک کلمه در اصل خوانده نشد. «نالان» تصحیح اجتهادی است.

۶. هفت: کز.

۷. تذ: سالهاست.

۸. هفت، پاورقی ۱۶: (ز از دل و جان روز و شب / سال و مه).

۹. این دو مصرع آخر در کاشی و هفت و مجموعه بیت یازدهم و در تذکره بیت نهم آمده است.

۱۰. هفت، پاورقی ۱۷: (س: بردرت آورده رخ از روی اخلاص و نیاز).

۱۱. تذ: بادل دریا مثالت روی بر خاک نیاز بر امید درد دل موقوف درمان شماست.

۱۲. این دو مصرع در تذکره بیت دهم و در بقیه نسخ بیت دوازدهم آمده است.

تحفه [ی] جانم به نزد شاه مردان داشتن مور را خشخاش برخوان سلیمان داشتن
 هر زمان شاید نظر بر مهر سبحان داشتن هست لازم اتکا بر فضل یزدان داشتن
 راز دل کی می توان پوشیده از جان داشتن درد پنهان پیش درمان چند بتوان داشتن
عاقلی تَبَوُّدَ زِ دَرْمَانِ دَرْدِ پَنهَانِ دَاشْتَن

[بند هفتم]

چرخ پیر از خدمت دیرینه شد ذی احترام کاه کویت هست از ریش سفید این نیلفام
 عَزَّ دَر گَاهِ شَمَا اَعْلَى تَرَاز دَارِ السَّلَام سایه ی فضل الهی بر سر مرقد مدام
 فرش با اندازش از عرش است برتر، لا کلام تا نجف شد آفتاب دین و دنیا^۱ را مقام
خَاکِ اَو دَارِ شَرَفِ بَر زَمَمِ وَ بَیْتِ الْحَرَامِ

آستان بوس مزار اقدسست هر خاص و عام ساکنان چرخ حاضر بردت بهر سلام
 شد زمین از برکت پا [ی] شماعرش احترام پیرگردون کی نگردد سرزگون اینجامدام
 مهر و مه در پاسبانی [ایستاده] صبح و شام تا نجف شد آفتاب دین و دنیا^۲ را مقام
خَاکِ اَو دَارِ شَرَفِ بَر زَمَمِ وَ بَیْتِ الْحَرَامِ

کرده [ای] آگاه از توحید رب العالمین چون نگردد در طواف روضه ات روح الامین
 هر کسی داند تورا از بهر خود جبل المتین مرقدت شاهایار تگاه جمله مرسلین
 عَزَّ دَر گَاهِ شَمَا بَا لَاتَرَازِ عَرشِ بَرین کعبه ی اصل است بی شک نزد ارباب یقین^۳
زَانِکَه دَارِدُ عُرْوَةَ الْوُثْقَى^۴ دَیْنِ [دَرَوِی]^۵ مَقَامِ^۶

۱. همه ی نسخ: دولت -

۲. همه ی نسخ: دولت -

۳. هفت، پاورقی ۱۸: (ز: نزد ارباب خرد).

۴. مج: زانکه دارد عروۃ الوثقی درین ذروه تمام -

۵. ضبط از دیوان حسن کاشی اما در اصل «دین داری» ضبط شده ولی صحیح به نظر نمی رسد.

۶. هفت، پاورقی ۱۹: (ج: بروی مقام).

وقت جنگ از خوف شمشیرت نلرزد چون زمین
 مهرفلاک شجاعت صاحب فتح المبین
 قدرت خلاق عالم نفس ختم المرسلین
 انت مولایی حبیبی مقتدایی بالیقین
 قوت بازوی تو داند پرروح الامین
 آفتاب آسمان دین، امیرالمؤمنین

والی مُلک ولایت حاکم دارالسلام

کرده [ای] از حکم رب العالمین انجام وحی
 چون نه برآید شها از ذات پاکت کام وحی
 شد زاقبال شما زیر فلک اتمام وحی
 مَهر کردی برنگین قلب هر کس نام وحی
 فتح غزوات نبی داند تو را صمصام وحی
 مبطل بنیاد بدعت مفتی^۱ احکام وحی^۲

حاکم^۳ دین [و] شریعت دافع^۴ کفر و ظلام

این چنین گشتی نه هرگز در جهان انجام وحی
 کرده ای با صورت احسن توئی اتمام وحی
 کی نه برآید زدست رب اکبر کام وحی
 در جهان از باعثت گردید روشن نام وحی
 شد ز تو ای نور حق در خلق استفهام وحی
 مبطل بنیاد بدعت مفتی احکام وحی

حاکم دین [و] شریعت دافع کفر و ظلام

مالک دنیاتویی ای سیّد کون و مکان
 از ظهورت در وجود آمد وجود انس و جان
 زیر گردون هم نشان خلق بودی بی نشان
 آمدی آدم، زمین پیدا شدی نی آسمان
 عالم امکان ندیدی کس در این دُور زمان
 سایه^۶ لطف^۷ به معنی گرنبودی در جهان^۸

صورتی بودی جهان از راه معنی^۹ ناتمام

۱. تذ: منشی - هفت: معنی.

۲. تذ: شرع.

۳. کا، مج: حامی - هفت، پاورقی ۲۱: (ج: قاضی، ج: حا: حامی).

۴. تذ: - و.

۵. تذ: مفتی حلّ و حرام - کا، مج: حاکم حلّ و حرام - هفت: حامی حلّ و حرام - هفت، پاورقی ۲۲: (ج: امر، ج: حا: حامل، ز: ماحی).

۶. مج: پایه ی.

۷. تذ، کا: لطفش.

۸. هفت: سایه ی لطفت نبودی گربه معنی در میان.

هفت، پاورقی ۲۳: (ج: گرنبودی سایه لطفت به معنی در جهان، ج: حا: پایه قدرش به معنی گرنبودی در جهان).

۹. هفت: حکمت.

سایه‌ی افضال خالق سید عالم پناه باعث امن خلایق محزن سراله
 مستمند مهر تو خورشید گردون بارگاه بر زمین نقش سُم [آسبت] مزین ترزماه
 رتبه [ای] دارد به پیشت نی ملک نی [پا]دشاه ای سریر سروری آورده^۲ از جاه توجاه
 وی^۳ جهان آفرینت^۴ برده^۵ از نام تو نام

نزد خدام تو جمله شیخ و شاب از ذره کم پیش ابرجود تو شاهها سحاب از ذره کم
 در شجاعت رستم و افراسیاب از ذره کم بود نزدت مَرَحَب^۶ خانه خراب از ذره کم
 بردت این گنبد خضرا خضاب از ذره کم بر^۷ سریر^۸ احترام آفتاب از ذره کم
 بر^۹ زمین احتشامت^{۱۰} ذره خورشید احترام^{۱۱}

بهر شاهان جهان کحل البصر خاک قدم چون کند این [بی] بضاعت مدح سلطان امم
 از گدا [یی] چون بانجامد ثنای ذی کرم جبهه سا، جن و ملک بر آستان محترم
 چادر مهتاب فرش درگهت با صد حشم بر سریر احترام آفتاب از ذره کم
 بر زمین احتشامت^{۱۲} ذره خورشید احترام^{۱۳}

از ازل داری به هر کاری ز خالق مصلحت چیست قرآن یک بیاض مختصر در منقبت
 کامل انسان تویی دور از تو جمله منقضت حق [شناسد] یانبی تو کیستی در مرتبت
 عاجز الحق به توصیف و ثنا و محمدت باشکوه شقه^{۱۴} و دستار^{۱۵} و رکن منزلت^{۱۶}
 تاج جمشیدی چه^{۱۷} و تخت سلیمانی^{۱۸} کدام

۱. هفت، پاورقی ۱: (ج: ای سریر سلطنت).

۲. تذ، میج: افزوده.

۳. میج: ای.

۴. همه‌ی نسخ: آفرینش.

۵. هفت، پاورقی ۳: (ج حا، ز: کرده).

۶. از شجاعان نامی عرب که در جنگ خیبر بدست امیر المؤمنین کشته شد.

۷. هفت: در.

۸. همه‌ی نسخ: سپهر - هفت، پاورقی ۴: (ج، س: بر سپهر).

۹. کا، میج: در.

۱۰. هفت: اهتمام.

۱۱. هفت، پاورقی ۵: (ج: بر زمین احترام ذره خورشید تمام، ج حا: در زمین).

۱۲. تذ، کا، میج، هفت: - و.

۱۳. هفت: - و.

۱۴. همه‌ی نسخ: مُسندت.

۱۵. هفت، پاورقی ۷: (ج حا: تاج جمشیدی کجا).

۱۶. هفت: تخت فریدونی.

چارسوز آتش غم دود افغان می رود لطف کن برمن که از سوز درون، جان می رود
 مستمندی کی ز درگاهت پشیمان می رود از درت هر غم زده خرمان و شادان می رود
 بانگ عدلت از زمین تا عرش یزدان می رود آنچه در^۱ تکریم و تعظیم^۲ سلیمان می رود
 اندکی بود آن هم از تعظیم سلمان تو وام^۳

عیسی گردون بداند اوج اعزاز تو را با خدا هر دم پی کشتی ایمان ناخدا
 هر چه گویم وصف تو باشد کم ای معجز نما بسکه حیرانم شها آدم مثالست از کجا
 دیگری کی می رسد با جاه تو جز مصطفی نسبت با سائر عالم^۴ خطا باشد خطا
 گوهر پاکیزه جوهر^۵ را چه نسبت با زخام^۶

ابن عم احمد مرسل، ولی کبریا اختر زهد و طهارت ماه چرخ اتقا
 سر بلند از تواذان، تسبیح خوانت انبیاء چون نگرده عقل ما حیران به اوصاف شما
 از زمین تا آسمان همتای [جسم تو] شها مثل تو چون^۷ مصطفی، صورت نبندد عقل را^۸
 معنی ایمان ما^۹ این است روشن والسلام

۱. هفت، پاورقی ۹: (ج، حا: آن چه از).

۲. کا، مج: تعظیم و تمکین - تذ، هفت: تعظیم امکان.

هفت، پاورقی ۱۰: (ز: تمکین و تعظیم).

۳. تذ: اندکی بود آن هم از تمکین ایشان بردوام.

۴. کا، مج، هفت: انسان - تذ: این مصرع و مصرع بعد در تذکره نیامده است.

۵. هفت: جوهر پاکیزه جوهر - هفت، پاورقی ۱۳: (ج: گوهر پاکیزه طینت، ج حا: گوهر پاکیزه جوهر، ز: گوهر پاکیزه جوهر).

۶. ضبط از دیوان حسن کاشی - در اصل زخام نوشته شده.

۷. همه ی نسخ: جز -

۸. هفت، پاورقی ۱۴: (ج: چون مصطفی صورت نبندد عقل کل).

۹. هفت، پاورقی ۱۵: (ج: معنی ایمان من).

از ازل ربّ دوعالم دوست می دارد تورا بی رضایت، ذره [ای] گاهی نمی جنبد زجا
 خواند مرخالق تورا عیسی نفس، از ابتدا بر من مسکین، مریض جرم لطفی کن شها
 قادری برگردش دوران، زمهر کبریا پیرو [تدبیر]^۱ تو پیوسته تقدیر قضا^۲
 نَهْدُ^۳ از روی ادب، بیرون ز فرمان تو گام

انت مولایی، طیبی، یا شفیع المذنبین لِلْحُسَيْنِ وَلِلْحَسَنِ لِلْبَنَاتِ ختم المرسلین
 فَانْتَظِرْ^۴ وَأَرْحَمْ^۵ بر این مسکین و مغموم و حزین درگهت بابُ الأمان از بهر جمله مؤمنین
 از تو امید شفاعت چون ندارم بالیقین زائران روضه ات^۶ را بدر^۷ خُلد برین
 میرسد^۸ آواز «طِبُّمُ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»^۹



۱. کا، مج: تقدیر.

۲. اصل: تدبیر.

۳. کا، مج: قضاست - تذ: تیر تدبیر تو و پیوسته تقدیر قضا - هفت، پاورقی ۱۱: (ج: تیر تدبیر تو پیوسته به تدبیر قضاست).

۴. اصل: نی هند.

۵. هفت، پاورقی ۱۲: (ج: رأی تورا در پیش، ز: رأی تورا پیش).

۶. در اصل کلمه به شکل دیگری ضبط شده اما مناسب همان است که درج شده.

۷. کا، مج، هفت: حضرتت - تذ: درگهت.

۸. مج، کا: دائم از.

۹. تذ: می دهند.

۱۰. الزمر: ۷۳.